

قاعده وجوب حفظ نظام و حرمت اختلال در آن در نسبت با نهضت امام خمینی(ره)

عبدالرضا محمدحسین‌زاده^۱

چکیده

مسیر نهضت اسلامی ایران به رهبری امام خمینی، گاه آنچنان پیچیده می‌گردد که درک تطابق حرکت راهبری آن - به ویژه در مرحله انگیزه‌ها - با مقتضیات شریعت اسلامی برای همگان میسر نمی‌باشد و موجب طرح پرسش‌هایی در این خصوص می‌گردد. یکی از پرسش‌های مهم که این پژوهش با روش توصیفی - تحلیلی در صدد پاسخ بدان می‌باشد، این است که چگونه این قیام توفنده به رهبری امام خمینی(ره) - که ملازم اختلال در نظم موجود در حاکمیت شاهی بود - با مقتضیات «قاعده وجوب حفظ نظام و حرمت اختلال در آن» سازگار است. در پاسخ می‌توان چنین گفت: رهبری در ابتدای نهضت با تعهد به مقتضای قاعده مذکور و با پذیرش تقدّم و حاکمیت مفاد آن بر سایر تکالیف شرعی، به گونه‌ای راهبری می‌نمودند که ملازم اختلال در نظام معاش و معیشت مردم نگردد، لیکن فساد مطلق و گسترده حکومت شاهی آنچنان بود که مسلم می‌نمود که شارع مقدّس به هیچ وجه راضی به هماهنگی با آن نیست، و موضوع این قاعده منتفی می‌گردد، بلکه اینگونه فساد به معنای اضمحلال و خلل در ارکان نظام و وجود بحران در نظام معیشت مردم بود که به نوبه خود به حکم همین قاعده ایجاد حرکت اصلاحی برای حفظ نظام جامعه از فروپاشی را اقتضا می‌نمود.

واژگان کلیدی

امام خمینی(ره)، وجوب حفظ نظام، حرمت اختلال در نظام، انقلاب اسلامی، حرکت اصلاحی.

۱ دانشیار دانشکده حقوق و الهیات دانشگاه باهنر کرمان، کرمان، ایران. تاریخ پذیرش: ۹۸/۸/۷
تاریخ ارسال: ۹۸/۳/۲۴

مقدمه

بر همگان روشن است که نهضت و انقلاب ایران در سال ۵۷ دو ویژگی مهم داشت که شاید بتوان گفت: در هیچ نهضتی - قبل از آن و تاکنون - هر دو ویژگی با هم جمع نگردیده است و آن خصیصه ضد استبدادی و ضد استعماری آن است، اما آنچه به عنوان عنصر بارز این نهضت می‌توان از آن یاد کرد اسلامی بودن آنست، هم از نظر مبانی و مطالبات و هم از جنبه راهبری و سیر عملی پیشبرد مراحل آن از آغاز تا پیروزی و پس از آن تاکنون، که البته ویژگی اخیر ناشی از ساختار فکری و جهان‌بینی رهبری انقلاب و همراهان ایشان و نیز برخاسته از ایمان مذهبی جریان عظیم، اصلی و مردمی آن می‌باشد، در رأس این حرکت عظیم، فقیهی دانشمند و عالمی متعهد و استوار قرار دارد که سودایی جز عمل به احکام و تکالیف الهی در سر نداشت و آرمان خود را تحقق بخشیدن به مدینه فاضله اسلامی در همه ارکان و فروعات جامعه ایران و نیز گسترش آن در سطح جهان می‌دانست، اما پیچیدگی و مراحل سخت و صعب العبور طریق این نهضت عظیم از آغاز تا آخرین مراحل پیروزی آنچنان است که این مهم برای همگان قابل درک نمی‌باشد و گاه در انطباق مراتبی از آن با آموزه های مکتب نجات بخش اسلام و تحلیل درست عاجز می‌باشند. یکی از پرسش‌هایی که این مقاله درصدد تبیین آن می‌باشد اینست که چگونه حرکت عظیم و توفنده انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام خمینی(ره) با یکی از مهمترین ضوابط فقهی اسلام یعنی «قاعده وجوب حفظ نظام و حرمت اخلال در آن» سازگار است؟ و این مهم چگونه با تلاش برای مخالفت، اخلال و فروپاشی رژیم شاهی قابل تحلیل است؟

۱. تشکیل حکومت و لوازم آن در اندیشه بشری و مکتب اسلام

۱-۱- ضرورت تشکیل حکومت و دولت

مسئله ضرورت تشکیل حکومت برای ایجاد نظم و عدالت و ارتقاء زندگی انسان با دید عقلی و نیز از دیدگاه شرع و اسلام از قضایایی است که تصور دقیق آن ما را از توسل به استدلال بی‌نیاز می‌سازد، با این وجود فطری بودن نیاز به تشکیلات حکومتی به حدی است که هرگز شنیده نشده که کسی بگوید: اصل انتصاب خلیفه لزومی ندارد یا دلیلی بر لزومش نداریم زیرا همه به انگیزه فطرت احساس می‌کنند که چرخ جامعه بدون گرداننده خود به خود گردش نخواهد کرد (ارسطو، ۱۳۴۸: ۵۷/ طباطبایی، ۱۳۶۱: ۱۷۷/ عمید، ۱۳۶۶: ۱۶۹/ منتظری، ۱۴۰۹ ه.ق، ۱۱۴)، بعلاوه اینکه حکومت یک ضرورت اجتماعی است (ابن خلدون، بی‌تا، ۴۲-۴۱) و از طرفی تردیدی نیست که بعثت انبیاء و

شریعت اسلام در جهت تحقق بخشیدن به اهداف عالی‌های مانند، اقامه قسط و عدل (حدید: ۲۵)، وضع اغلال (اعراف: ۱۵۷)، تحریرالعباد (شعراء: ۲۲) و رساندن مستضعفان به حاکمیت و وارث زمین شدن (قصص: ۵)، هدایت انسان به سوی خدا (انبیاء: ۷۳) و اجرای فرامین و حدود الهی (مائده: ۴۹) است که باید در جامعه بشری جامه عمل بپوشد و تحقق عینی بیابد. مزید بر آنچه گفته شد اگر احکام و تعالیم اسلام را از نظر بگذرانیم می‌بینیم که حکومت اسلامی در متن ایدئولوژی اسلامی قرار دارد به طوری که عمل به تعالیم آن بدون تحقق حکومت اسلامی غیر قابل تصور است (سبحانی، ۱۳۷۰: ۲۶/ عمید زنجانی، ۱۳۶۶: ۱۵۷-۱۵۸) و همین‌طور وحدت مسلمانان که مطالبه نصوص فراوانی از منابع دینی اسلام است (سبحانی، ۱۳۷۰: ۲۸) و عینیت بخشیدن به اسلام که بر دو کلمه استوار شده است، یعنی «کلمه توحید و توحید کلمه» نیازمند به قدرت سیاسی و تشکیلات اجرایی و برنامه‌ریزی درازمدت از طریق یک حکومت مقتدر اسلامی است. (سبحانی، ۱۳۷۰: ۲۲/ عمید زنجانی، ۱۳۶۶: ۱۵۸)

حاصل اینکه ضرورت وجود دولت و حکومت برای جامعه تا جایی است که حتی در شرایط اضطرار، حکومت ستمگر جائر با همه پلیدی‌ها و زشتی‌هایی که دارد از بی‌حکومتی و وقفه و هرج و مرج بهتر است (تمیمی آمدی، ۱۳۶۰، ۶/ فیض الاسلام، بی‌تا، خطبه ۴۰، ۱۲۵) و همین امر است که تشکیل نظام را به عنوان یک ضرورت عقلی مورد اتفاق و اجماع فقها قرار داده است. (عمید زنجانی، ۱۳۶۶، ۱۵۹)

۱-۲- تشکیل حکومت و دولت در اسلام وسیله یا هدف

هدف رسالت و خلافت، سلطنت کردن بر مردم و بدست گرفتن اقتدارات عالی و حاکمیت سیاسی در جامعه نیست، بلکه فرایندی است که از رهگذر آن اهداف عالی اسلام بهتر تحقق و عینیت می‌یابد، همانگونه که علی(ع) به ابن عباس فرمود: «و الله لهی احب الی من امر تکم الی ان اقیم حقا او ادفع باطلا» (فیض الاسلام، بی‌تا، خطبه ۳۳) «سوگند به خدا این لنگه کفش که نه و فرسوده نزد من محبوب‌تر است از امارت و حکومتی که بر شما می‌رانم مگر آنکه حقی را بر پا بدارم و باطلی را دفع کنم» و نیز همان تصویری است که علی(ع) از دولت اسلامی در این بیان ارائه نموده است: «خدایا تو می‌دانی آنچه از ما در زمینه حکومت رخ داده است نه به منظور حکومت کردن بر مردم بوده و نه مقصود ما جمع‌آوری دنیا بوده است ما خواستیم از این راه معالم دین تو را به جایگاهش برگردانیم و در سرزمین تو اصلاح کنیم تا ستمدیدگان از بندگانت احساس امنیت کنند و حدود و قوانین تعطیل شده تو به اجرا گذاشته شود». (فیض الاسلام، بی‌تا، خطبه ۱۲۹)

۱-۲-۱- دو ویژگی متمایز حکومت اسلامی از سایر حکومت‌ها

آنچه از آموزه‌های دینی بخوبی روشن می‌گردد آنست که حکومت اسلامی از جهات مختلف از سایر حکومت‌ها متمایز می‌گردد که دو جهت آن بارزتر و آشکارتر می‌باشد:

الف) در حکومت اسلامی واجب است حاکم و زمامدار از داناترین، عادل‌ترین و پارساترین مردم بوده و نسبت به اداره امور جامعه از بصیرت و هوشیاری و توانایی لازم برخوردار باشد، که در زمان غیبت این مقام حق ولی فقیه عادل است که به مسائل و مشکلات و نیازهای زمان خویش آگاه و به اداره امور و مسائل مستحدثه بصیر و نسبت به مردم مهربان و حافظ حقوق آنان باشد و مسلمانان مجاز نیستند شخص دیگری را که فاقد چنین ویژگی‌هایی است به امامت و رهبری خود برگزینند (منتظری، ۱۴۰۹ ه.ق، ۳۲/ نساء: ۱۴۱/ هود: ۱۱۳/ کهف: ۲۸/ احزاب: ۶۷/ مجلسی، ۱۴۰۳ ه.ق، ۸۷، ۴۸۲/ کلینی، ۱۳۸۸ ه.ق، ۱، ۴۳ و ۴۰۷/ فیض الاسلام، بی‌تا، خطبه ۱۷۲/ حرّانی، ۱۴۰۰ ه.ق، ۱۷۲/ فتال نیشابوری، ۱۳۸۱، ۲۰۶) در موضوع لزوم حاکمیت ولی فقیه باید گفت، برای هر انسانی که بهره‌ای از عقل داشته باشد، کاملاً روشن است که تأکید آیات و روایات (نساء: ۵۹/ حرّ عاملی، ۱۴۱۶ ه.ق، کتاب امر به معروف، ۹۸، باب ۱۱، ح ۷/ سیوطی، ۱۳۷۷، ۱۷۷ و ۱۱۸/ احمدبن حنبل، بی‌تا، ۱، ۱۳۱ و ۴۰۹ و ۵، ۶۶) بر تحقق اهدافی خاص در فلسفه تشکیل حکومت اسلامی ملازمت قطعی با حاکم اسلامی دارد که آن‌ها را به خوبی بداند و به خوبی اجرا کند، چون بدون اجرا لغو و بیهوده می‌شود، اصولاً شأن و اقتضای طبیعت قانون در هر عرفی چه اسلامی باشد و چه غیر اسلامی همین است که با دست متصدیان صالح و کاردان اجرا گردد، این چیزی است واضح و متعارف بین همه ملت‌ها در همه زمان‌ها و مکان‌ها، بلکه حق این است که همین اقتضای طبیعت قانون، دلیل عقلی و اصلی هست بر لزوم حاکم اسلامی یا ولایت فقیه که از او و همکارانش تعبیر به اولی‌الامر می‌شود، بنابراین آیات مربوط به لزوم اطاعت از اولی‌الامر و اینکه اطاعت از آن‌ها به منزله اطاعت از پیغمبر α می‌باشد، در حقیقت ارشادست به همین دلیل عقلی و عرفی. علامه بروجردی برای اثبات لزوم حاکم صالح و شایسته که در اصطلاح اسلامی ولی فقیه عادل خوانده می‌شود چنین می‌گوید: این مطلب که پیغمبر(ص) و ائمه(ع)، ولی فقیه را موظف به اداره امور جامعه و مسئول جلوگیری از انحرافات و مشکلات آن می‌دانند کاملاً روشن است به طوری که اصلاً نیازی به روایاتی مانند مقبوله «ابن حنظله» ندارد، منتها این مقبوله و روایات مشابه آن مؤید مطلب است (منتظری، ۱۴۱۶ ه.ق، ۲۱۶-۲۱۳) امام خمینی(ره) نیز می‌گوید: «... بنابراین ولایت فقیه - پس از تصور اطراف و جوانب آن - مسئله نظری و غامضی نیست تا نیازمند برهان باشد و با این حال، روایات نیز آن را حتی با مفهوم

وسیعش می‌رساند؛ یعنی این مسئله بدیهی و ضروری هست، لذا روایاتش ارشادی است ... اسلام، حکومت است و احکامش نیز از مقدمات و شئون حکومت محسوب می‌شوند و اساساً احکام و قوانین، مطلوب بالعرض است یعنی وسیله تنفیذ حکومت و گسترش عدالت است» (موسوی خمینی، ۱۳۷۹، ۲: ۴۶۷-۴۷۲) صاحب جواهر هم صریحاً می‌گوید: شمول همه‌جانبه مسئله حاکم اسلامی یا فقیه جامع‌الشرایط - تا چه رسد به اصل ولایتش - اجماعی، بلکه ضروری است، ایشان می‌گوید: «ظاهر [نظر] علما چه در فتوا و چه در عمل در زمینه‌های گوناگون این است که: ولایت فقیه شامل همه زمینه‌ها می‌شود - و به اصطلاح «مطلق» است - بلکه گویی این مطلب نزد همه علما از مسلمات و ضروریات است (نجفی، ۱۴۰۲ ه.ق، ۱۶: ۱۷۸) بنابراین روشن است که از نظر امت اسلامی و حتی از نظر امت‌های غیر اسلامی، قطعی است که حاکم هر ملتی باید حاکم دانا و توانایی باشد که قوانین و خواسته‌های ملتش را به خوبی بداند و به خوبی اجرا نماید.

ب) ویژگی دیگر اینکه حکومت اسلامی با تمام تشکیلات قوای مقتنه، قضاییه و مجریه خود باید منطبق بر موازین و معیارهای اسلام و قوانین عادلانه‌ای که از جانب خداوند - که از هر جهت به مصالح خلق آگاه است - باشد و تخلف از این اصل کلی در حکومت اسلامی جایز نیست، پس در حکومت اسلامی در حقیقت حاکم خداوند است و امام جامعه نظرات و دستورات وی را در بین مردم اجرا می‌کند. (منتظری، ۱۴۰۹ ه.ق، ۳۵)

۲- قاعده وجوب حفظ نظام و حرمت اخلال در آن

از بررسی و تدقیق در آراء و انظار فقها می‌توان گفت که منظور از نظم و نظام در این قاعده نظام معیشتی و اجتماعی مردم است، یعنی سامان داشتن امور معیشتی مردم و جریان داشتن امور ایشان در وضعیتی طبیعی و بدون گره و بحران. به عبارت روشن‌تر، یعنی نظام معاش جامعه و نظم و سامان داشتن زندگی مردم و نبودن بحران و تعلیق و تشویش در زندگی ایشان. (نجفی، ۱۴۰۲ ه.ق، ۲۱، ۴۰۴/ اصفهانی، ۱۴۰۹ ه.ق، ۲۱۱/ توحیدی تبریزی، ۱۴۱۷ ه.ق، ۱، ۲۷/ موسوی خمینی، ۱۳۸۱، ۳۳/ همو، ۱۳۸۶ ه.ق، ۱۶، ص ۴۶۵/ نائینی، ۱۴۲۴ ه.ق، ص ۳۹-۴۰/ مکارم شیرازی، ۱۴۲۷ ه.ق، ج ۳، ص ۲۹۸/ خامنه‌ای، ۱۴۲۴ ه.ق، ص ۴۸۵/ سبحانی، ۱۴۲۳ ه.ق، ج ۳، ص ۴۲۹/ ایروانی، ۱۴۰۶ ه.ق، ج ۱، ص ۵۲/ منتظری، ۱۴۰۹ ه.ق، ۲، ص ۵۴۹-۵۴۶ و ۵۶۸)

حفظ نظم و نظام به دلیل عقل و شرع واجب است، اما دلیل عقل این است که اساساً شأن عقل و خواسته اساسی تنظیم امورست چه در زمینه‌های فردی و چه زمینه‌های اجتماعی، به ویژه در

جامعه که مهمتر از افراد و مشتمل بر افراد است، علاوه بر این، نظم از مقتضیات مصلحت و حکمت است و مقابل آن یعنی عدم نظم که تشتت و هرج و مرج است از مقتضیات ابله‌ی و افسادست و بی‌تردید عقل موافق اول و مخالف دوم می‌باشد، لذا عقل و عقلاً برقراری و حفظ نظام را واجب، بلکه از واجبات مهم و درجه یک می‌دانند (انصاری، ۱۴۰۷ ه.ق، ج ۱، ص ۱۹۶ / یزدی، ۱۴۲۶ ه.ق، ج ۳، ص ۱۱۸ / کاظمی خراسانی، ۱۳۷۶، ج ۳، ص ۲۴۴ / صدر، ۱۴۱۵ ه.ق، ص ۲۱۹)، اما دلیل شرع علاوه بر اجماع علما (فرحی، ۱۳۹۰، ۴۶۲) آیات (بقره: ۶۰ و ۲۰۵ / اعراف: ۷۴ / مائده: ۳۳ و ۶۴ / قصص: ۷۷ و ۸۳ / توبه: ۱۰۷ و ۱۰۸) و روایات (فیض الاسلام، بی‌تا، خطبه ۴۰، ۸۲ / خطبه ۱۴۶، ص ۲۰۴-۲۰۳ / صدوق، ۱۴۱۳ ه.ق، ج ۳، ۵۱) است. البته همچنانکه حفظ نظام واجب است و به طریق اولی اخلال به آن حرام است، همچنین اطاعت از متولی نظام و همدستان صالح او نیز واجب می‌باشد. لازم به ذکر است معنای این تکلیف در نظام حق روشن است، اما در نظام‌های ناحق - خواه در جوامع ظاهراً اسلامی باشد و خواه در جوامع غیر اسلامی - آیا باز هم حفظ نظام واجب و در نتیجه اخلال به آن حرام است یا نه؟ ظاهر این است که واجب است، ولو برای حفظ ظاهر و ابقای مصالح آن و برای اینکه به بدتر از آن نیانجامد به ویژه که مخالفت با آن ثمراتی نیاورد، بلکه مشکلاتی بیاورد، بله اگر مخالفت با آن نتیجه مهمی داشته باشد و گرفتاری مهمی پیش نیاورد اشکالی ندارد هر چند که در برخی از مصادیق این نیز تأمل است، مگر اینکه نظام به حدی فاسد باشد که مسلم گردد که شارع مقدس اسلام به هیچ وجه راضی به هماهنگی با آن نیست که در این صورت موافقت با آن حرام و مخالفت با آن واجب می‌باشد، البته با ملاحظه جوانب قضیه و اطمینان به اینکه اقدامات اصلاحی کارآیی هر چه بیشتر دارند. این مهم وقتی روشن‌تر می‌گردد که می‌بینیم حتی فقیهانی که به ولایت فقیه در اداره عمومی جامعه اعتقاد ندارند و شأن فقیه را تنها افتا یا الفتای همراه با قضاوت یا این هر دو به اضافه تصدی امور حسبیه می‌دانند، حفظ نظام را از نظر دور نداشته و بدان پایبند بودند، حتی فقیه‌ی مثل شیخ طوسی سزا دادن بزه‌کاران را تنها در صلاحیت حاکم می‌دانسته و مداخله افراد خودسر در این مقوله را که موجب هرج و مرج، یا به تعبیری دیگر اختلال نظام می‌شود، گناه و مستوجب تعزیر دانسته است. (طوسی، ۱۳۸۷ ه.ق، ۷، ۱۰۰ / مفید، ۱۴۱۳ ه.ق، ۷۶۰)

۲-۱- تعارض قاعده وجوب حفظ نظام و تکالیف شرعی دیگر

با پذیرش گستردگی مفاد قاعده و شمول آن نسبت به نظام‌های حق و ناحق که مکلف را الزام به حفظ نظام و نهی از هرگونه عملی می‌کند که منجر به اخلال در آن می‌نماید - البته با تفاوت‌هایی

در نظام حق و ناحق؛ در نظر بدوی مدلول این قاعده با برخی از ادله شرعی دیگر متعارض به نظر می‌آید که باید این مهم مورد توجه قرار گیرد:

۲-۱-۱- قاعده‌ی وجوب حفظ نظام و امر به معروف و نهی از منکر

خداوند می‌فرماید باید برخی از شما مسلمانان برخی خلق را به خیر و صلاح دعوت کنند و مردم را به نیکوکاری، امر و از بدکاری، نهی کنند این‌ها که به حقیقت واسطه‌ی هدایت خلق هستند در کمال فیروزیختی و رستگاری خواهند بود. (آل عمران: ۱۰۴ / حج: ۴۱ / توبه: ۷۱ / اعراف: ۱۵۷ / توبه: ۱۱۳ / لقمان: ۱۷۱ / اعراف: ۱۹۹ / طلاق: ۶) در روایات فراوانی به این مهم تصریح شده است (حرّ عاملی، ۱۴۱۶ ه.ق، ۱۱، ۳۹۶، ح ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۶، ۱ و ۱۸)؛ آنگونه که به روشنی نتیجه می‌گیریم که امر به معروف و نهی از منکر از بزرگ‌ترین واجبات و جلیل‌ترین آن‌ها و دو قانونی هستند که سنگ بنای بقای اسلام است، عامل مهم برای ایجاد سلامتی و صلاح از طرفی و نیز سبب اصلی برای برطرف کردن ظلم و فساد از طرف دیگر می‌باشند. اطلاق این اصل مقتضی است که تکلیف در حکومت حق و ناحق در صورت عدم مانع فعلی است. حال گرچه در همه صور مؤدّی به اخلال در ارکان نظام نیست، لیکن بالاخره در شرایط خاصی، انتقال از منکر به معروف جز با اخلال در مبنا ممکن نمی‌باشد و این معنا جز به مخالفت با مفاد قاعده وجوب حفظ نظام محقق نمی‌گردد. در اینجا باید گفت قاعده وجوب حفظ نظام بر قاعده امر به معروف و نهی از منکر مقدم است، زیرا همانگونه که علی(ع) در نهج البلاغه می‌فرماید: «... ولو لم یکن الامر بالمعروف و النهی عن المنکر لم یکن للملک بهاء و لالنظام» (فیض الاسلام، بی تا، خطبه ۹۳: ۴۲) یعنی وجوب امر به معروف و نهی از منکر علاوه بر اینکه شیوه خوبی برای تربیت و حفظ انسان‌ها هست مقدمه سلامت و برپایی نظام نیز می‌باشد و از اینجا معلوم می‌گردد که در مکتب امیرالمومنین رعایت خود نظام مهم‌تر از امر به معروف و نهی از منکر است زیرا آن هدف یا یکی از هدف‌های این مهم است و همین‌طور از امام رضا(ع) نقل است: «ان الامامه زمام الدین و نظام المسلمین...» (مجلسی، ۱۴۰۳ ه.ق، ۲۳: ۲۹۸)؛ یعنی مسئله ولایت و حکومت با همه اهمیتی که دارد تا حدی است که اساس همه مسائل، گرفته شده و برای مقاصدی می‌باشد که از جمله آن نظام اسلام و مسلمین است بطوریکه ولایت و حکومت آن را بخوبی می‌سازد و می‌پاید. بنابراین قلمرو امر به معروف و نهی از منکر در زندگی مسلمین - با حاکمان حق و ناحق - تا جایی است که شالوده و ارکان نظام مسلمین از هم نپاشیده و مصالح امور ایشان را به فساد مبدل ننماید، البته اگر اعمال امر به معروف و نهی از منکر با نتیجه مهمی همراه بود و گرفتاری مهمی پیش نیابد اشکالی ندارد و یا اینکه نظام به حدی فاسد باشد که مسلم گردد که شارع مقدس

اسلام به هیچ وجه راضی به هماهنگی با آن نیست که در این صورت موافقت با آن حرام و مخالف است با آن واجب می‌باشد، البته - همانطور که در پیش آمد - با ملاحظه جوانب قضیه و اطمینان به کارایی هر چه بیشتر اقدامات اصلاحی.

۲-۱-۲- تعارض قاعده حفظ نظام و قاعده ولایت حاکم اسلامی

در ولایت تشریحی و زمامداری اسلامی گفته شده اصل اولی عدم ولایت و زمامداری است مگر اینکه با دلیل ثابت شود، (فرحی، ۱۳۹۰: ۸۸۹-۸۸۸) ولی حق این است که اصل اولی نه عدم آن، بلکه وجود آن است، چنانکه از این آیه به دست می‌آید، «ای پیغمبر بگو: اگر در زمین فرشتگانی با اطمینان زندگی کنند بر آن‌ها نیز از آسمان فرشته‌ای به عنوان رسول می‌فرستیم» (اسراء: ۹۵) یعنی مقتضای زندگی در زمین این است که هر فردی یا جمعیتی که در آن به سر برد - چه بشر باشد و چه غیر بشر - باید در پرتو ولایت ولی خدا و عمالش به سر برد و باید از برنامه‌های در زمینه‌های گوناگون - خواه مربوط به دنیا باشد و خواه مربوط به آخرت - پیروی نمایند و گرنه برای او انواع گرفتاری‌ها و مصیبت‌ها به ویژه در رابطه با غیر خودش پیش می‌آید. حاصل اینکه مقتضای آیات و روایات فراوان که در زمینه‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و نظامی، حقوقی، جزایی، کیفری و بسیاری از مسائل حکومتی وارد شده، آن است که تحقق این امور به نحو مطلوب ملازمت قطعی با حاکم اسلامی یا ولایت فقیه دارد. (المائده: ۳۸/ بقره: ۱۷۹/ انفال: ۶۰/ توبه: ۲۹/ عده، بی تا، خطبه ۲، ۳۰۷/ هندی، ۱۴۰۹ ه.ق، ۵، ۷۵۱/ شیخ مفید، ۱۹۹۵ م، ۲۰۴/ جریر طبری، ۱۳۵۲، ۵، ۳۵۳) و از طرفی روایت معروف حنظله صراحت دارد در اینکه مراجعه به طاغوتیان و ستمگران حرام است مگر در صورت ناچاری (حرّ عاملی، ۱۴۱۶ ه.ق، کتاب القضاء، ابواب صفات قاضی، باب ۱۱، ح ۱) که مفهومی این است که از یک طرف فقیه عادل و مدبر و شجاع برای قضاوت و حکومت نصب شده و از طرف دیگر بر فقیه عادل لازم است متصدی ولایت مردم بشود، بلکه لازم است که او و نیز هم گامان او برای این منظور بکوشند و نالایق‌ها را از حریم ولایت بر مردم برانند، به علاوه بر مؤمنان واجب است که از طاغوتیان در هر زمینه‌ای دور گردند و بر علیه آن‌ها تا حد امکان حرکت کنند تا حاکمیت اهل حق که ضد آن‌ها هست مستقر شود (کلینی، ۱۳۸۸ ه.ق، ۱: ۴۰۷) از آنچه بیان شد در نظر بدوی بین مفاد دو قاعده نوعی تعارض و تنافی دیده می‌شود که با اندک تأملی می‌توان به جمع عرفی رسید، بدین نحو که وجوب حفظ نظام موجود و حرمت اخلال در آن اصل اولی است که اگر با اصل ولایت حاکم اسلامی مأذون تنافی باید وجوب اصل اول و حرمت آن برداشته می‌شود مگر آنکه مخالفت با آن نظام ثمراتی به بار نیورد، بلکه مشکلاتی به همراه داشته باشد که مفاد اصل اهم و

مهم آن را غیر عقلایی محسوب می‌دارد، بلکه اگر مخالفت با آن نتیجه مهمی داشته باشد و گرفتاری مهمی پیش نیاید اشکالی ندارد، بلکه همانطور که در پیش آمد اگر نظام موجود به حدی فاسد باشد که مسلم گردد که شارع مقدس اسلام به هیچ وجه راضی به هماهنگی با آن نیست که در این صورت موافقت با آن حرام و مخالفت با آن واجب می‌باشد و دیگر اصل اهم و مهم مطرح نیست.

۳- نهضت امام خمینی(ره)، تکالیف شرعی و مبارزه با رژیم شاهی حاکم

سیاست امام برای مقابله با وضعیت موجود بر مبنای عمل به وظیفه شرعی و تکلیف الهی استوار بود نه منافع شخصی یا امیال نفسانی (موسوی خمینی، ۱۳۷۶، ۱، ۲۱/ موسوی خمینی، ۱۳۶۱: ۱۸) ایشان به عنوان رهبری مجتهد و فقیه بیش از هر عامل دیگر - مانند ویژگی‌های شخصیتی - از مبنای فقه اسلامی و شیعی متأثر بود و این مهم به خوبی در ادبیات ایشان از آغاز تا رحلت نمایان و مشهود است.

۳-۱- امام خمینی(ره) و تکلیف وجوب تعظیم شعائر خدا و حرمت اهانت به آن

می‌دانیم که تعظیم شعائر واجب است و طبعاً اهانت به آن حرام می‌باشد، بلکه اهانت کردن به آن بدتر از تعظیم نکردن آن است (مائده: ۲/ حج: ۳۶ و ۳۲/ شیخ صدوق، ۱۳۸۱: ۲۷) امام خمینی(ره) از آغازین روزهای مبارزه خویش، بر مبنای این اصل عقلایی و شرعی مسئولین نظام شاهی را از این امور برحذر داشته و شدیداً با آن به مخالفت برمی‌خیزد. (موسوی خمینی، ۱۳۷۶، ۱، ۲۱ و ۷۸ و ۸۸ و ۸۹)

۳-۲- امام خمینی و قاعده حرمت بدعت

امام صراحتاً رفتارهای بدعت آمیز دولتیان را اساس نگارش نامه خود معرفی می‌کند. ایشان با تمسک به حدیثی از امام معصوم که «هرگاه بدعت‌ها ظاهر شدند بر عالم واجب است که علم خود را آشکار سازد و الا لعنت خدا بر او باد»، از علما خواستند دین حق را یاری کنند و از سازمان‌های دولتی هراسی به خود راه ندهند (دوانی، ۱۳۷۷: ۳۲۸)

۳-۳- امام خمینی و قاعده نفی سبیل

ایشان از آغازین دوران مبارزه خویش و تا رحلت به عنوان رهبر دینی و سیاسی مخالف مداخله بیگانگان در امور ایران به عنوان کشوری اسلامی بود و هر گونه دخالت را سرآغازی می‌دانست که در

نهایت منجر به سلطه بیگانگان می‌گردد و در واقع مخالفت امام با استعمار و قطع سلطه اجانب و نیز مخالفت با اتکا به قدرت‌های سلطه‌گر در همین راستاست. (موسوی خمینی، ۱۳۷۶، ۴، ۳۱۷ و ۱، ۴۱۴ و ۴۰۹ و ۴۹)

۳-۴- امام خمینی و قاعده‌ی امر به معروف و نهی از منکر

حضرت امام به عنوان مجتهدی که خود را مکلف به آمریت و ناهویت می‌دانست از آغازین دوران‌های احساس وظیفه از این زاویه نیز از تکلیف الهی شانه خالی نکرده و در صدد انجام آن برآمد. ایشان معتقد بود وظیفه امر به معروف و نهی از منکر در مسائلی که حیثیت اسلام و مسلمین در گروه آن‌هاست، با مطلق ضرر ولو ضرر نفسی یا جرح رفع نمی‌شود و وجود حکومت طاغوت در جامعه اسلامی بزرگترین منکر و همکاری با طاغوت از انکر منکرات است و سکوت علمای دین در صورتی که موجب تقویت طاغوت باشد حرام است و اعتراض و اظهار نفرت از ظالم برایشان واجب است، ولو اینکه این اعتراض در رفع ظلم مؤثر نباشد. (موسوی خمینی، ۱۳۷۹، ۱: ۴۸۲-۴۷۲)

بر اساس چنین دیدگاهی امام خمینی پس از حمله عمال رژیم شاه به مدرسه فیضیه سکوت علما را همراهی با دستگاه جبار و موجب حاکمیت کفار بر کشور دانستند (موسوی خمینی، ۱۳۷۶: ۱، ۷)، همچنین پس از تصویب لایحه کاپیتولاسیون امام سکوت را از گناهان کبیره برمی‌شمارند. (موسوی خمینی، ۱۳۷۶: ۱۰۵) بنابراین هرگاه مسئله مربوط به اصل اسلام و حیثیت مسلمانان بشود، امر به معروف و نهی از منکر به طور مطلق واجب می‌گردد ولو اینکه منجر به قتل امر به معروف و ناهی از منکر شود.

۳-۵- امام خمینی و قاعده احترام مال مسلم

امام باقر(ع) از رسول خدا(ص) نقل می‌فرماید: «ناسزا گفتن به مؤمن فسق است و جنگ با او کفر و خوردن گوشت او معصیت است و احترام مال او همانند احترام خون (جان) او است» (حرّ عاملی، ۱۴۱۶ ه.ق، ۸، ۵۹۹ حدیث ۱۲) لذا به گفته فقها اولاً، تصرف غیر مأذون در مال ممنوع و حرام است و ثانیاً، تصرف و تعدی غیر مجاز باید تدارک شود و ثالثاً اینکه، تا تصرف و مزاحمت در اموال مردم جبران نشده جرم مستمر است و رابعاً، معنای احترام جز این نیست که باید جبران شود. (حکیم طباطبایی، ۱۳۹۱ ه.ق: ۳۹۱) بی‌تردید فقیه دانشمند و استوار و مجاهدی همچون حضرت امام هرگاه شاهد نحوه‌ای از تعرض به اموال مسلمین باشد، ساکت نخواهد ماند زیرا همانند خون آن‌ها محترم است، لذا بر همین اساس است که زمانی طرح‌های استعماری مستقیم یا غیرمستقیم برای

تعرض به جان و مال، ناموس و حرمت مسلمین را احساس می‌کند، با رعایت تدبیرات لازم عملاً به پا خاسته و در مسیر جلوگیری از آن به دفاع و مبارزه اقدام می‌کند. (موسوی خمینی، ۱۳۷۶: ۲، ۶۹ و ۱۹۷ و ۱۴۹ و ۱۹۹)

۳-۶- امام خمینی و قاعده عدالت

در بین مراجع نامدار و پرآوازه شیعه نخستین مرجع امام خمینی است که به وضوح تمام، عدالت را میزان معرفی می‌کند (موسوی خمینی، ۱۳۷۶، ۲۱: ۱۷۷ و ۲۱ و ۲۰) ایشان عدالت را امری فطری و عقلانی می‌داند که برقراری آن هدف ارسال پیامبران بوده و احکام اسلامی مبتنی بر آن است (موسوی خمینی، ۱۳۶۴، ۱۱۳/ موسوی خمینی، ۱۳۷۶، ۱۵: ۲۱۳) امام عدالت را امری می‌داند که هیچ یک از ملاحظات نمی‌تواند آن را تحت الشعاع قرار دهد و آن را به عنوان یک هدف مطلوب در نظام اقتصادی و اجتماعی اسلام، بلکه برتر از تمامی اهداف و در ردیف سلسله علل تشکیل نظام برمی‌شمارد (موسوی خمینی، ۱۳۷۶: ۱۱، ۱) ایشان معتقد است که از رهگذر تحقق عدالت می‌توان محیطی امن و آرام برای بروز و شکوفایی استعدادها فراهم نمود (موسوی خمینی، ۱۳۷۶، ۲۰: ۱۱۶) روی همین اساس است که امام خمینی تحقق عدالت و قسط در درون جامعه بشری را تکلیفی فطری و الهی می‌داند ایجاب می‌کند که در برابر ظلم و بی‌عدالتی ساکت ننشیند و برای قیام به قسط برخیزد و این مسئولیت برای آگاهان جامعه بیشتر است و آن‌ها نسبت به دیگران وظیفه سنگین‌تری بر دوش دارند (موسوی خمینی، ۱۳۷۶، ۶: ۷۷) لذا ایشان قبل از پیروزی انقلاب اسلامی با نظر به اجحافات، تبعیض‌ها و بی‌عدالتی‌هایی که در کارکرد حکومت وقت می‌شد لب به اعتراف گشوده و خواستار رفع این ستم و ظلم‌ها و برقراری عدالت شدند البته معتقدند که بدون حکومت اسلامی عدالت‌خواه، رسیدن به این هدف محال است. (موسوی خمینی، ۱۳۷۶، ۳: ۳۲۲)

۳-۷- امام خمینی و اصل ممنوع بودن رابطه ولایی با دول غیر اسلامی

قرآن کریم مسلمانان را از اختلاط و صمیمیت با غیر مسلمانان برحذر می‌دارد تا مبدا در پرتو چنین ارتباطی آنان از اسرار جامعه اسلامی اطلاع پیدا کرده و در مواقع لزوم بر علیه آنان استفاده کنند (نساء: ۱۴۴/ مائده: ۵۵/ آل عمران: ۱۱۸) از نظر امام خمینی کشور زمانی مستقل است که جز به منافع ملی و مصالح مکتب خویش نیاندیشد و محور تصمیم‌گیری منافع کلی جامعه و مصالح عمومی باشد، لازمه این نوع استقلال آن است که رهبران در تصمیم‌گیری‌ها از نفوذ بیگانه به دور باشند (موسوی خمینی، ۱۳۷۶: ۱۵۰) امام در سخنان و دست نوشته‌های خود واژه استقلال را به کرات بکار

برده است و رژیم سابق را همواره به عدم وابستگی توصیه نموده و از تبعیت بیگانگان نفی می‌نمود و به آزادی و رها شدن از قید و بند بیگانگان، نفی دخالت اجانب، عدم پیوستگی به غیر، قطع نفوذ بیگانگان و به دست گرفتن سرنوشت و مقدرات خویش و نیز خروج از نفوذ استعمار، قطع ایادی اجانب و تحت نظر دیگران نبودن و اداره مستقل مملکت و ... راهنمایی می‌نمودند و این یکی از اساسی‌ترین مسیرهای مخالفت و مبارزه با رژیم شاهی بود.

۴- مقتضیات تکالیف شرعی امام و قاعده حفظ نظام

نهضت امام خمینی(ره) دقیقاً هم در خاستگاه هم در هدایت‌ها و استفاده از تاکتیک‌های مبارزاتی و هم اهداف، در همه مراحل خود از حوزه شرایط و مقتضیات تکالیف شرعی منحرف نگردید، لذا گرچه اساس و بنیاد حرکت و قیام مردمی و اسلامی امام(ره) عمل به شریعت اسلام بود، اما مهمتر و بلکه سخت‌تر از این معنا هدایت جریان انقلاب در تطبیق با موازین شرعی است که با هدایت‌گری عالی و مؤمنانه رهبر انقلاب اسلامی تا مرحله پیروزی ادامه یافت. اساس نهضت اسلامی همان هسته اصلی دیدگاه فقها در باب حاکمیت است که آن نفی مشروعیت کلی حکومت‌هایی است که مأذون از ناحیه شارع نبوده و نیابت از ناحیه معصومین(ع) نداشته و به اصطلاح فقهی منصوب‌الاهی نباشند، زیرا شیعه همواره و از ابتدا شرط حاکمیت را اذن الهی و اجازه شارع و جعل دینی می‌دانسته و آن را بالاصاله به عصمت و در صورت تعدد به عدالت منوط کرده است، هیچ فقیهی حتی آنان که در انقلاب ضد شاه به علل گوناگون، حضوری از نوع حضرت امام(ره) در صحنه و با آن شدت و وسعت نیافتند، منکر آن نبودند که اسلامی کردن حکومت، مطلوب شارع است و مخالفت علنی با ظلم و اقامه حکومت عدل در صورت امکان بر فقیهان و مردم واجب است، اگر چند و چونی بود در امکان یا عدم امکان و در تحلیل شرایط سیاسی و تطبیق عناوین شرعی بر مصادیق خارجی بود و نیز به برخی خصوصیات شخصی که امام به طرز استثنایی واجد آن‌ها بود و شرایط ویژه‌ای که در کشور پدید آمد، مربوط می‌شد نه آنکه برخی فقها اسلام را دینی کاملاً غیر سیاسی و رژیم شاه را مشروع دانسته باشند. ویژگی‌های شخصیتی امام از جمله، درک جامعه اسلام و درک صحیح اوضاع زمانه و عزم کافی برای ادای تکلیف و اخلاص و شجاعت و شعور سیاسی برتر بود که او را ممتاز نموده و بانی چنین انقلابی می‌گرداند، همانا که از اسلام و منابع اصیل فقه و عرفان شیعی وام گرفته بود، لذا روشن است که آگاهی عمیق از تکالیف شرعی و تعهد به انجام و عمل به آن‌ها در حوزه فقه سیاسی و حکومتی در کنار خصوصیات برجسته‌ای که ناشی از تربیتی شریعت‌مدار بود، او را موفق به عینیت‌بخشی به

حاکمیت اسلامی در ایران نمود، یعنی کاری که از صدر مشروطه و پیش از آن توسط برخی فقهای بزرگ شیعه آغاز شده بود و امام آن را در اوج و با دقت و صلابت خاصی اعمال نمود بی آنکه مبانی نظری خود و انقلاب را به مفاهیم مادی و غربی بیآلاید و در خلوص تفکر دینی اندک مماشانی بنماید، لذا خاستگاه اصلی نهضت امام و احساس تکلیف اساسی او حاکمیت بخشی به حکمران صالح اسلامی در جهت عینیت بخشی به اهداف اسلام بود و از دیگر سو تکالیف شرعی فراوان دیگری مانند نفی سبیل، امر به معروف و نهی از منکر، استقرار عدالت، حرمت مال مسلم و ... در نسبت با حکومت شاهی او را وظیفه مند می نمود، لیکن مقتضیات قاعده حفظ نظام و حرمت اخلال در آن نیز به عنوان تکلیفی شرعی و مهم مورد ملاحظه ایشان بود، لذا امام خمینی در ابتدای مبارزه در مقابله با انحرافات رژیم شاهنشاهی با رعایت مصالح بالاتر و با کمال ملائمت و به دور از هرگونه اخلال در نظام موجود برخورد می نماید، لذا از محتوای سخنرانی ها و نوشتار ایشان - در طول نهضت - به خوبی روشن است، هدف اصلی در دوره اول مبارزه اصلاح امور کشور و جلوگیری از زیر پا گذاشته شدن قوانین اسلام و حفظ قانون اساسی بوده است، گرچه حاکم وقت را صالح نمی دانست: «بسم الله الرحمن الرحیم، حضور مبارک اعلیحضرت همایونی، پس از اهداء تحیت و دعا بطوری که در روز نامه ها منتشر است دولت در انجمن های ایالتی و ولایتی اسلام را در رأی دهندگان و منتخبین شرط نکرده و به زن ها حق رأی داده است و این امر موجب نگرانی علماء اعلام و سایر طبقات مسلمین است بر خاطر همایونی مکشوف است که صلاح مملکت در حفظ احکام دین مبین اسلام و آرامش قلوب ملت است، مستدعی است امر فرمائید مطالبی را که مخالف دیانت مقدسه و مذهب رسمی مملکت است از برنامه های دولتی و حزبی حذف نمایند تا موجب دعاگوئی ملت مسلمان نشود. الداعی روح الله الموسوی» (اشرفی، ۱۳۸۷: ۳۳۲)

همچنین در تلگراف به نخست وزیر وقت نیز این مینا مورد ملاحظه است؛ (اشرفی، ۱۳۸۷: ۳۳۳) اساس استدلال امام خمینی در این نامه حفظ دین اسلام و مذهب رسمی کشور است؛ زیرا بر پایه قانون اساسی مشروطه، هیچ قانونی نباید بر خلاف احکام اسلام به تصویب برسد. از سوی دیگر، امام خمینی به شاه هشدار می دهد که مصلحت کشور در حفظ احکام دین اسلام و آرامش قلوب است. به بیان دیگر، به شاه یادآور می شود که در صورت تخطی اولیای امر از احکام اسلامی، آرامش قلوب از بین خواهد رفت؛ در نتیجه قیام و شورش علیه قوانین ضد اسلامی ایجاد خواهد شد که به صلاح مملکت و حکومت شاه نیست. امام خمینی در کتاب کشف الاسرار که در سال ۱۳۲۳ نگارش یافته است می گوید: «و ما چنانچه ... گفتیم، نمی گوئیم حکومت باید با فقیه باشد، بلکه می گوئیم حکومت

باید با قانون خدایی که صلاح کشور و مردم است اداره شود و این بی‌نظارت روحانی صورت نمی‌گیرد، چنانچه دولت مشروطه نیز این امر را تصویب و تصدیق کرده و...» (موسوی خمینی، ۱۳۶۴: ۲۲۲) «اینکه می‌گویند حکومت باید به دست فقیه باشد، نه آن است که فقیه باید شاه و وزیر و سرلشکر و سپاهی و سپور باشد، بلکه فقیه باید نظارت در قوه تقنینیه و در قوه مجریه مملکت اسلامی داشته باشد». (موسوی خمینی، ۱۳۶۴: ۲۳۲)

بدین ترتیب حفظ نظام ولو با حاکم غیر صالح را به جهت مصالح بالاتر که آن امنیت و آرامش است و زمینه پرورش انسان‌ها در ابعاد فردی و اجتماعی می‌باشد، ترجیح پیدا نموده و اخلال به آن را که منشاء ناامنی و اضطراب بوده و مشکلات روزافزونی برای افراد و اجتماعات به وجود می‌آورد را منتفی می‌داند، ایشان معتقد بودند در آن شرایط می‌توان با حفظ سلطنت و قانون اساسی موجود با توجه به اصل دوم متمم آن دستورات دینی را اجرا کرد، لذا تمام همّت خود را مصروف آن داشتند که اخلالی در نظم موجود حاصل نشود، البته این امر با اساس عقیده ایشان - عدم شایستگی غیر فقیه برای تولی امر حکومت - منافات دارد که شاید از باب ضرورت و یا دفع اضربه مضر یا دفع افسد به فاسد یا اهم و مهم باشد. اما چون امام طرح «رفراندوم، و انقلاب سفید» از طرف شاه را «مقدمه از بین بردن مواد مربوط به مذهب، می‌دانست (موسوی خمینی، ۱۳۷۶، ۱: ۱۳۷)، ابتدا به شاه تذکر داد که از انجام آن صرف‌نظر کند، اما وقتی شاه قبول نکرد طی پیامی مخالفت آشکار خود را با آن اعلام کرده رفراندوم را خلاف شرع و غیر قانونی دانست (موسوی خمینی، ۱۳۷۶: ۱۳۷-۱۳۵) و اینگونه است که ایشان احساس می‌کنند که نظام به حدی فاسد است که مسلم است که شارع مقدّس اسلام به هیچ وجه راضی به هماهنگی با آن نیست که در این صورت موافقت با آن حرام و مخالفت با آن واجب است (روحانی، ۱۳۶۴، ۱، ۹۵ / دوانی، ۱۳۷۷، ۱۱۰ / رجبی، ۱۳۷۸، ۲۲۵ / موسوی خمینی، ۱۳۷۶، ۱: ۳۴۶ - ۳۴۷) بدین ترتیب کاملاً واضح و مبرهن است مشی مبارزاتی ایشان منبعث و منطبق بر قاعده مذکور است که حفظ نظام واجب و اخلال در آن حرام است، مگر آنکه فساد نظام موجود به حدی باشد که اسلام به هماهنگی با آن راضی نیست.

لذا در تزاخم بین این قاعده شرعی و سایر قواعد، این قاعده تقدّم دارد مگر آنکه به واسطه فساد مطلق و گسترده حکومت موضوع این قاعده منتفی گردد بلکه می‌توان گفت فساد گسترده در ارکان حکومت و حاکمیت خود به معنای اضمحلال و خلل بنیادین است که در این صورت به حکم و اقتضای همین قاعده برای بازسازی آن باید به اخلال بلکه فروپاشی آن اقدام نمود و آن را بر اساس مصالح صحیح بازسازی کرده و در حفظ آن کوشید زیرا زیر پا گذاشتن موازین عدل و انصاف و دست

یازیدن به ظلم و ستم و نادیده انگاشتن مبانی شرعی به نوبه خود اقدامی ضد نظام اجتماعی است و قاعده حفظ نظام از چنان ظرفیتی برخوردار است که حتی با استناد به آن می‌توان برای اصلاح حکومتی که با زیر پا گذاشتن موازین عدالت و انصاف بنیادهای اجتماعی را فرومی‌پاشد، اقدام نمود حتی گرچه آن حکومت توانسته باشد نظمی بر پایه‌ی ستمگری بر جامعه تحمیل نموده باشد زیرا حفظ نظام اجتماعی و مصالح عالیه مردم فارغ از نوع حکومت هم مصداق روشن حفظ نظام است و البته این مهم نیز به نوبه خود با رعایت ضابطه مبنایی عمل به «اقل ضرراً و خسارتاً» به انجام می‌رسد که این امر در راهبرد شریعت‌مدارانه بنیان‌گذار و رهبر نهضت اسلامی ایران، امام خمینی(ره) دقیقاً مورد توجه قرار داشت، لذا توصیه‌های ایشان در امر اخلال حکومت شاهی همواره با نظر به تحفظ مصالح عامه مردم صدور می‌یافت - مانند مخالفت با مبارزه مسلحانه و توصیه به حفظ اموال عمومی و نیز مخالفت با انحلال ارتش - به گونه‌ای که اساس و شالوده نظام مسلمین از هم نپاشیده و مصالح امور ایشان به فساد مبدل نگردد و به نوعی انتقال به شرایط بهتر صورت پذیرد.

نتیجه گیری

از آنچه که گفته آمد می‌توان چنین نتیجه گرفت که، امام خمینی(ره) به عنوان رهبر و فقیه برجسته هدفی جز عمل به تکالیف شرعی نداشت، لذا در عمل به مقتضیات قواعد و ضوابط شرعی فراوانی که - در نسبت با وضعیت حاکم بر نظام شاهی - متوجه ایشان بود، مانند امر به معروف و نهی از منکر، وجوب حاکمیت حاکم اسلامی (ولایت فقیه)، وجوب تعظیم شعائر الهی و حرمت اهانت به آن، قاعده نفی سبیل، قاعده احترام مال مسلم، قاعده عدالت، اصل ممنوع بودن رابطه ولایی با دول غیر اسلامی و ... از طرفی و «قاعده وجوب حفظ نظام و حرمت اخلال در آن» از طرف دیگر؛ مقتضای قاعده اخیر را بر سایر قواعد شرعی مقدم می‌دانست، لذا در مراحل ابتدایی نهضت، در عمل به تکالیف شرعی خود کاملاً جانب حفظ نظام و معیشت مردم را مورد توجه قرار داده و در اولویت گذارده بودند و این معنا در مواجهه با رژیم شاهی کاملاً مشهود است، لیکن در گذر زمان، فساد موجود به حدی گسترده و عمیق شد که مسلم می‌نمود که شارع مقدس راضی به همراهی با آن نیست که در این صورت موافقت با آن حرام و مخالفت با آن واجب است، لذا در تزامم قاعده حفظ نظام با سایر تکالیف شرعی، موضوع این قاعده منتفی می‌گردد، به علاوه اینکه فساد گسترده در ارکان حکومت و حاکمیت خود به معنای اضمحلال و اختلال اساسی است که در این صورت به حکم همین قاعده، اخلال بلکه تلاش برای فروپاشی و بازسازی آن بر اساس مصالح صحیح همانا حفظ

نظام است، مضاف بر اینکه قاعده حفظ نظام از چنان ظرفیتی برخوردار است که حتی با استناد به آن می‌توان برای اصلاح حکومتی که با زیر پا گذاشتن موازین عدالت و انصاف بنیادهای اجتماعی را فرو می‌پاشد، اقدام نمود، زیرا حفظ نظام اجتماعی و مصالح عالیه مردم – فارغ از نوع حکومت – هم مصداق روشن حفظ نظام است؛ البته لازم به ذکر است امام خمینی(ره) در همه مراحل اصلاحی خویش به گونه‌ای عمل نمودند که اساس و شالوده نظام زندگی مسلمین از هم نپاشیده و مصالح امور ایشان به فساد مبدل نگردد، بلکه به نوعی انتقال به شرایط بهتر حاصل شود.

منابع

۱. قرآن کریم
۲. ابن اثیر الجزری (بی تا). **جامع الاصول فی احادیث الرسول**، مصر: مکتبه دارالبیان
۳. ابن خلدون، عبدالرحمن (بی تا). **مقدمه ابن خلدون**، مصر: منشورات دار الآفاق الجدیده
۴. احسانی ابن ابی جمهور (۱۴۰۳ ه.ق). **عوالی اللئالی العزیزیه فی الاحادیث الدینیّه**، تحقیق الآغا مجتبی عراقی، قم: انتشارات سیدالشهداء
۵. احمدبن حنبل (بی تا). **مسند احمد**، بیروت، دار صادر
۶. ارسطو (۱۳۴۸). **سیاست**، ترجمه دکتر حمید عنایت، چاپ سوم، تهران: شرکت سهامی کتاب های جیبی
۷. اشرفی، اکبر (۱۳۸۷). **مبانی رهبری سیاسی امام خمینی**، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی
۸. اصفهانی، محمدحسین (۱۴۰۹ ه.ق). **الاجاره**، چاپ دوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم
۹. انصاری، مرتضی بن محمد امین (۱۴۰۷ ه.ق). **فرائد الاصول**، ج ۱ و ۲، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم
۱۰. ایروانی، علی (۱۴۰۶ ه.ق). **حاشیه المکاسب**، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
۱۱. تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد (۱۳۶۰). **غورالحکم و دررالکلم**، شرح جمال الدین محمد خوانساری، چاپ دوم، تهران: دانشگاه تهران
۱۲. توحیدی تبریزی، محمدعلی (۱۴۱۷ ه.ق). **مصباح الفقاهه**، تقریرات سید ابوالقاسم موسوی خویی، چاپ چهارم، قم: مؤسسه انصاریان
۱۳. حرّانی، ابی محمدالحسن (۱۴۰۰ ه.ق). **تحف العقول**، تصحیح و ترجمه علی اکبر غفاری، تهران: کتاب فروشی اسلامیّه
۱۴. حرعاملی، محمدبن حسن (۱۴۱۶ ه.ق). **وسایل الشیع**، ج ۵، قم: مؤسسه آل البیت
۱۵. حکیم طباطبایی، سیدمحسن (۱۳۹۱ ه.ق). **مستمسک العروه الوثقی**، بیروت: دار احیاء التراث العربی
۱۶. خامنه‌ای، سیدعلی (۱۴۲۴ ه.ق). **اجوبه الاستفتائات**، قم: دفتر معظمه له
۱۷. دوانی، علی (۱۳۷۷). **نهضت روحانیون ایران**، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی
۱۸. رجبی، محمدحسن (۱۳۷۸). **زندگی نامه سیاسی امام خمینی**، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی
۱۹. روحانی (زیارتی)، سیدحمید (۱۳۶۴). **نهضت امام خمینی**، ج ۱، تهران: انتشارات واحد فرهنگی بنیاد

- شهید با همکاری سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی
۲۰. سبحانی، سیدجعفر (۱۴۲۳ ه.ق.). **الانصاف فی مسائل دام فیها الخلاف**، قم: مؤسسه امام صادق.
۲۱. سبحانی، سیدجعفر (۱۳۷۰). **مبانی حکومت اسلامی**، قم: انتشارات توحید.
۲۲. سیوطی، جلال‌الدین (۱۳۷۷). **الدر المنثور**، کاظمیه بغداد: دار الکتب العراقیه.
۲۳. شیخ صدوق، محمدبن علی (۱۳۸۱ ه.ق.). **الخصال**، تهران: انتشارات علمیه اسلامی.
۲۴. شیخ صدوق، محمدبن علی (۱۴۱۳ ه.ق.). **من لا یحضره الفقیه**، قم: انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۲۵. شیخ مفید، محمدبن محمد (۱۴۰۳ ه.ق.). **امالی مفید**، ترجمه استاد حسین ولی و علی‌اکبر غفاری، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۲۶. شیخ مفید، محمدبن محمد (۱۴۱۳ ه.ق.). **المقنعه**، قم: کنگره جهانی هزاره شیخ مفید.
۲۷. شیخ مفید، محمدبن محمد (۱۹۹۵ م.). **ارشاد**، بیروت: نشر مؤسسه آل‌البیت لاحیاء التراث العربی.
۲۸. صدر، محمدباقر (۱۴۱۵ ه.ق.). **جواهر الاصول**، بیروت: دار التعارف للمطبوعات.
۲۹. طباطبایی، سیدمحمدحسین (۱۳۶۱). **پرسیهای اسلامی**، تهران: انتشارات جهان آرا.
۳۰. طوسی، ابوجعفر محمدبن حسن (۱۳۸۷ ه.ق.). **المبسوط فی فقه الامامیه**، چاپ سوم، تهران: المکتبه المرتضویه لاحیاء الآثار الجعفریه.
۳۱. عبده، محمد (بی‌تا). **شرح نهج البلاغه**، دمشق: سفارت جمهوری اسلامی ایران.
۳۲. عمید زنجانی، عباسعلی (۱۳۶۶). **فقه سیاسی**، ج ۲، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.
۳۳. فرحی، سیدعلی (۱۳۹۰). **تحقیق در قواعد فقهی اسلام**، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق.
۳۴. فیض الاسلام، علینقی (بی‌تا). **شرح نهج البلاغه**، تهران: چاپ آفتاب.
۳۵. کاظمی خراسانی، محمدعلی (۱۳۷۶). **فوائد الاصول (تقریرات محمدحسین نائینی)**، قم: انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه.
۳۶. کلینی الرازی، محمدبن یعقوب (۱۳۸۸ ه.ق.). **الاصول من الکافی**، تهران: المکتبه الاسلامیه.
۳۷. مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳ ه.ق.). **بحار الانوار**، ج ۲۳، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۳۸. محمد بن فتال نیشابوری (۱۳۸۱). **روضه الواعظین**، ترجمه مجتبی فرجی و غلامحسین معجیدی، تهران: نشر دلیل ما.
۳۹. محمدبن جریر طبری (۱۳۵۲). **تاریخ طبری**، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ.

۴۰. مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۷ ه.ق.). **استفتانات جدید**، چاپ دوم، قم: مدرسه امام علی ابن ابیطالب.
۴۱. منتظری حسین علی، (۱۴۰۹ ه.ق.). **مبانی فقهی حکومت اسلامی**، ترجمه شکوری، قم: مؤسسه کیهان.
۴۲. منتظری حسینعلی، (۱۴۱۶ ه.ق.). **البدر الزاهر**، قم: مکتب آیه الله العظمی منتظری.
۴۳. موسوی خمینی، (امام) روح الله (۱۳۶۱). **در جستجوی راه از کلام امام**، تهران: انتشارات امیر کبیر.
۴۴. موسوی خمینی، (امام) روح الله (۱۳۶۴). **کشف الاسرار**، قم: انتشارات آزادی.
۴۵. موسوی خمینی، (امام) روح الله (۱۳۷۹). **تحریر الوسیله**، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۴۶. موسوی خمینی، (امام) روح الله (۱۳۸۱). **ولایت فقیه**، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۴۷. موسوی خمینی، (امام) روح الله (۱۳۷۶). **صحیفه‌ی امام**، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۴۸. موسوی خمینی، (امام) روح الله (۱۳۷۹). **کتاب البیع**، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۴۹. نائینی، میرزاحمدحسین (۱۴۲۴ ه.ق.). **تنبيه الامه و تنزيه المله**، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۵۰. نجفی، شیخ محمدحسن (۱۴۰۲ ه.ق.). **جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام**، چاپ هفتم، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۵۱. هندی، علاءالدین المتقی (۱۴۰۹ ه.ق.). **کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال**، بیروت: مؤسسه الرساله.
۵۲. یزدی، محمدابراهیم (۱۴۲۶ ه.ق.). **حاشیه فرائد الاصول (تقریرات سید محمد کاظم یزدی)**، قم: دارالهدی.

